

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در بحث اجتماع امر و نهی بعد از آن مقدمات مفصلی که در ابتدا ذکر شد، عرض کردیم که در بین ادله کسانی که قائل به امتناع هستند، مهمترین دلیل، دلیل مرحوم آخوند(ره) است، که آن را بیان و اشکالاتی را هم که بر فرمایششان بود متعرض شدیم.

کلام مرحوم نائینی و مرحوم آقای خویی(قدس سرهما) را هم مفصل ذکر کردیم.

نظریه استاد محترم: قول به جواز دلیل نمی‌خواهد

در این بحث، آنچه که مطابق با تحقیق است، این است که اجتماع امر و نهی جایز است و مشهور بین متاخرین هم الان بر همین عقیده هستند.

در باب اجتماع امر و نهی، اگر ما باشیم و اطلاق خود ادله، اطلاق ادله اقتضا می‌کند که، امر و نهی در مورد واحد اجتماع پیدا کنند، یعنی وقتی که مولا، «اقیم الصلاه» را جعل می‌کند، اطلاق دارد و اطلاقش، همه مصادیق صلاه، حتی صلاه در دار غصبی را هم شامل می‌شود و وقتی هم که می‌فرماید: «الغصب حرام یا لا یحل مال امر مسلم الا بطیب نفسه»، تصرف در مال غیر حرام است، این هم اطلاق دارد، یعنی غصب و تصرف در مال غیر حرام است، ولو این که در ضمن صلاه باشد و نمی‌شود گفت: چون این تصرف، تصرف صلاتی است، تقیید یا تخصیص می‌خورد، «الغصب حرام» و تصرف در مال غیر حرام است، حتی اگر بنحو تصرف صلاتی باشد.

پس خود اطلاق «اقیم الصلاه»، خود اطلاق «الغصب حرام»، زمینه جواز اجتماع امر و نهی را اقتضا می‌کند. اگر بخواهیم از این اطلاق رفع ید کنیم، نیاز به یک دلیل شرعی یا عقلی داریم.

به عبارت اخری این مقدمه را برای این عرض کردیم که، در این بحث، قائلین به جواز اجتماع امر و نهی، نیازی به این که دلیل اقامه کنند، ندارند. جوازها لازم نیست بر این که، اجتماع امر و نهی در شی واحد جایز است، دلیل اقامه کنند، برای اینکه همین مقدار که ادله اطلاق دارد و در مقابل این اطلاق، یک دلیل نقلی یا عقلی نداریم، برای اثبات این قول کافی است.

در نتیجه امتناعی‌ها باید دلیل اقامه کنند و بگویند: در جایی که در شی واحد است، دلیل داریم بر این که، اجتماع امر و نهی ممتنع است. مهمترین دلیلشان هم، دلیل مرحوم آخوند(ره) بود، که ملاحظه فرمودید و اشکالاتش را هم ملاحظه کردید.

پس نتیجه این می‌شود که برای جواز اجتماع امر و نهی، نیاز به برهان نیست و همین اطلاق ادله کافی است.

نظریه محقق بروجردی و امام(قدس سرهما) در جواز اجتماع امر و نهی

آن وقت بعضی از بزرگان مثل مرحوم محقق بروجردی و به تبع ایشان مرحوم امام(قدس سرهما)، قائل شده‌اند به این که، اجتماع امر و نهی جایز است. منتها مرحوم آقای بروجردی(ره) فرموده‌اند: ما ولو این که در مساله اجتماع امر و نهی جوازی هستیم، اما مع ذلك صلاه در دار غصبی را باطل می‌دانیم.

قبل از ایشان دیگران گفته‌اند: اگر جوازی شدیم، نماز در دار غصبی صحیح است و اگر امتناعی شدیم و جانب نهی را ترجیح دادیم، نماز باطل است.

اما ایشان فرموده‌اند: ما جوازی می‌شویم، اما مع ذلك نماز در دار غصبی را باطل می‌دانیم. و امام(ره) فرموده‌اند: ما جوازی هستیم و نماز در دار غصبی را هم صحیح می‌دانیم. فرق بین ایشان و مرحوم آقای بروجردی(قدس سرهما)، فقط در این نتیجه‌ی صلاه در دار غصبی است.

امام(ره) (مناهج الوصول، جلد 2، ص 128) چهار مطلب را بیان فرموده‌اند، که تمام یا اکثر این چهار مطلب در کلمات مرحوم آقای بروجردی(ره) در کتاب لمحات وجود دارد. اما چون کلام امام(ره) منظم‌تر و کامل‌تر است، ولو این که اساسش، در همان فرمایش آقای بروجردی(ره) است، این را بیان می‌کنیم.

قبلا و امروز هم عرض کردیم که این بیان، به عنوان برهان برای جواز اجتماع امر و نهی نیست، بلکه برای این است که، جواز اجتماع امر و نهی نیاز به برهان ندارد. این مطالبی هم که بیان می‌کنیم، توجه به زوایایی است که، در این بحث وجود دارد، که اگر به این زوایا توجه کنیم، لا محال به جواز اجتماع امر و نهی می‌رسیم.

مطلب اول در کلام امام(ره)

مطلب اول این است که، هر حکمی، اختصاص به متعلق خودش دارد و از متعلق خودش به چیز دیگر و متعلق دیگری تجاوز و سرایت نمی‌کند. اگر مولا فرمود: «اقیم الصلاه»، متعلق وجوب، ماهیت و طبیعت صلاه است، تمام متعلق، تمام الموضوع و تمام آنچه که درش ملاک وجود دارد، همین صلاه است و این هیچ کاری به متعلق دیگر یا به مقارن یا ملازم آن ندارد.

مرحوم آخوند(ره) هم، در چند جای کفایه این مطلب را دارند که، حکم از متعلق خودش به مورد دیگری سرایت نمی‌کند.

در نتیجه اگر صلاه مقارن با غصب شد، مقارن با يك چیز دیگری شد، کاری به آن ندارد و اینطور نیست که بگویم: این وجوب به آن سرایت می‌کند و آن را هم در دایره متعلق خودش می‌آورد. در غصب هم همینطور است، متعلق حرمت، تمام الموضوع و آنچه که هست، خود این غصب است و چیز دیگری در این حرمت دخالت ندارد و کاری هم به مقارن و ملازم آن نداریم.

مطلب دوم در کلام امام(ره)

مطلب دوم مطلبی است که در باب اطلاق و تقیید بیان می‌شود، که آنجا تصریح می‌کنند به این که، حقیقت اطلاق عبارت از «رفض القيود» است و نه «جمع القيود». مقصود از این مطلب این است که، وقتی می‌گوییم: صلاه در «اقیم الصلاه» اطلاق دارد، مراد از این اطلاق چیست؟ آیا شارع وقتی که فرموده: «اقیم الصلاه»، تمام حالا صلاه را در نظر گرفته‌است؟ می‌گوید: صلاه اعم از این که در خیابان، خانه، مسجد و زمین غصبی باشد. آیا همه‌ی حالات و قیود را در نظر می‌گیرد؟

اگر اینطور باشد، می‌گوییم: اطلاق عبارت از «جمع القيود» است، یعنی شارع تمام این قیود و خصوصیات را لحاظ می‌کند. وقتی می‌گوییم: «اعتق رقبه»، اطلاق دارد، یعنی متکلم تمام حالات و خصوصیات رقبه را لحاظ کرده‌است، چه رقبه ایرانی و چه غیر ایرانی، چه کافر، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، چه ضعیف و چه غیر ضعیف، همه را لحاظ کرده‌است. اگر این باشد، ازش به «جمع القيود» تعبیر می‌شود.

اما محققین قائلند که، اطلاق «رفض القيود» است، یعنی عدم لحاظ این خصوصیات، وقتی مولا می‌فرماید: «اقیم الصلاه»، اینکه صلاه اطلاق دارد، یعنی اصلاً هیچ‌دام یک از این خصوصیات را لحاظ نفرموده‌است، تمام الموضوع برای وجوب صلاه را خود ماهیت و طبیعت صلاه قرار داده‌است. نمی‌آید صلاه را با غصب یا غصب را با صلاه لحاظ کند.

اگر مولا اینها را می‌خواست لحاظ کند، می‌گفتیم: یکی از این لحاظ‌ها درست است، برای اینکه نمی‌شود از یک طرف بفرماید: «اقیم الصلاه» و حتی صلاه در زمین غصبی را لحاظ کند و از آن طرف هم بفرماید: «لا تغصب» و غصب حتی در ضمن صلاه هم حرام است. لحاظ این دو، در مقام تشریع نمی‌شود.

اگر گفتیم: اطلاق عبارت از «رفض القيود» است، اینجا دیگر این حرف‌ها در کار نیست، شارع ماهیت صلاه را متعلق برای وجوب و ماهیت غصب را متعلق برای حرمت قرار داده‌است و هیچ‌کدام را در ضمن دیگری لحاظ نفرموده‌است.

آن وقت همین مطلب دوم بود که، گفتیم: ما باشیم و اطلاق ادله و صلاه در دار غصبی را انجام دادیم، این هم مصداق صلاه است، پس «اقیم الصلاه» شاملش می‌شود، و «لا تغصب» هم شامل این می‌شود. پس خود اطلاق ادله، اجتماع امر و نهی را اقتضا دارد.

مطلب سوم در کلام امام(ره)

مطلب سوم این است که فرموده‌اند: ماهیت «لا بشرط»، درست است که، طبق آن تعبیر معروف، «يجتمع مع الف شرط»، هر ماهیت لا بشرطی، با هر چیزی قابل اجتماع و اتحاد است. اما نکته‌ای که تذکر می‌دهند این است که، بین این که یک ماهیت با چیزی متحد باشد، یا این که این ماهیت مرآه و کاشف و دال از او باشد، فرق وجود دارد.

ماهیت صلاه، با غصب در عالم خارج اتحاد پیدا می‌کنند، در عالم خارج، این حرکاتی که انجام می‌دهد، هم صلاه و هم غصب است. اما این چنین نیست که بگوییم: حالا که اتحاد در وجود پیدا کرد، خود این طبیعت، مرآه از آن شیء است، که متحد با او هست.

برای این نکته و مقدمه باز یک مثال دیگری خود ایشان بیان کرده‌اند که، مثلاً ابیض، در وجود خارجی با انسان اتحاد وجودی دارد، اما اینطور نیست که کاشف از وجود او باشد. صلاه با غصب، اتحاد وجودی در عالم خارج پیدا می‌کنند، اما حالا که اتحاد وجودی پیدا کرد، این کاشف از وجود نیست.

این را خوب در ذهن بسپارید، که در مقدمه چهارم هم، باز همین را اشاره می‌کنیم و یک بیانی که در ذهن خیلی‌ها و همینطور در ذهن مرحوم نائینی(ره) هم بوده و ایشان هم بر آن تکیه کرده‌اند، آن را جواب دهیم.

فرموده‌اند: این سه مطلب خیلی مطالب مهمی نیست، مطلب عمده، همین مطلب چهارم است که، می‌خواهیم بیان کنیم.

مطلب چهارم در کلام امام (ره)

در این مطلب چهارم فرموده‌اند: احکام، چه وجوبیه، چه تحریمیه، چه اوامر و چه نواهی، به تبایع و عناوین تعلق پیدا می‌کنند، که دیروز هم این مطلب را يك مقداري توضیح دادیم.

يك طبيعت و عنوان صلاه داریم، يك صلاه ذهني كه صورت صلاتي است، داریم و يك صلاه خارجي داریم و از این سه بیرون نیست. سؤال این است که، وقتی مولا می‌فرماید: «أقيم الصلاه»، متعلق وجوب در اینجا چیست؟ آیا متعلق وجوب، آن صلاتي است که، در خارج تحقق پیدا می‌کند؟ اگر شارع بگوید: این صلاتي که موجود شد، حالا واجب است، این که تحصیل حاصل می‌شود، چیزی که موجود شده‌است، اگر شارع بگوید، عنوان واجب دارد، این تحصیل حاصل می‌شود.

آیا آن صلاتي که بعنوان صورت ذهنیه مولا، بما هي ذهنيه است، متعلق برای وجوب است؟ شارع می‌گوید: این صلاتي که در ذهن من است، با قید این که، ظرفش ذهن من است، واجب است، این هم که قابلیت تحقق در خارج را ندارد. وجود ذهنی بما هو ذهني، قابلیت تحقق در عالم خارج را ندارد.

پس این دو کنار می‌رود و يك فرض باقي می‌ماند و آن این است که بگوییم: متعلق صلات، نه وجود خارجي و نه وجود ذهني است، بلکه متعلق وجوب، همان عنوان صلات و طبيعت صلات است.

آیا طبيعت من حيث هي، مراد است؟ فلاسفه می‌گویند: «طبيعت من حيث هي ليست الا هي لا مطلوب و لا غير مطلوب لا موجود و لا معدومه».

فرموده‌اند: بله ما هم ادعا نمی‌کنیم، «طبيعت من حيث هي» متعلق برای وجوب است، طبيعت اگر فقط خودش و خودش باشد، نه مطلوب است و نه غیر مطلوب، بلکه طبيعت، از حيث این که مکلف، این طبيعت را در عالم خارج ایجاد کند، متعلق برای وجوب است.

حالا من این تعبیر را اضافه می‌کنم، شما وقتی «أقيم الصلاه» داشتید، باید يك چیز دیگری هم به این ضمیمه کنید و آن عبارت از حکم عقل است. عقل می‌گوید: این دستوري که از مولا صادر شد، بر تو لزوم امتثال دارد. بعد از ضمیمه کردن این حکم عقلي، این هیئات «أقيم الصلاه»، عبد را تحريك می‌کند، تا متعلق را در عالم خارج موجود کند. متعلق ماهیت است و این صلاتي که در عالم خارج موجود شده، مصداق برای این صلاه است و گفتیم: این ماهیت، با این مصداق خودش اتحاد دارد، اما طبيعت حاكي از وجود نیست.

بیان نائینی(ره) و اشکال آن

يك بياني را مرحوم نائيني (ره) (فوائد الاصول، در جلد 2، در صفحه 401) دارند که فرموده‌اند: قبول داریم احکام به طبایع تعلق می‌کنند، اما به عنوان این که این طبيعت، آینه و مرآه برای خارج است، که اگر گفتیم: مرآه برای خارج است، در حقیقت، عنوان طریقي پیدا می‌کند و در حقیقت آن که برایش امر تعلق پیدا می‌کند، خارج است.

طبق فرمایش نائینی(ره) بحسب ظاهر ما باشیم و ادله، امر به طبيعت تعلق پیدا کرده‌است، اما بعنوان این که این طبيعت، مرآه برای وجود خارجي است.

نکته‌ای را در اینجا امام(ره) فرموده‌اند که: طبیعی با این وجود خارجي اتحاد پیدا می‌کند، می‌گوییم: این صلاه مصداق همان «أَقِمْ الصَّلَاةَ» و مصداق همان طبيعت است، اما اتحاد يك مطلبي است و این که بگوییم: این متعلق حاكي و مرآه از وجود

است، يك مطلب ديگري است.

فرموده‌اند: اساساً قبول نداريم كه طبيعت، مرآه براي وجود باشد، طبيعي با طبيعت و وجود اتحاد خارجي پيدا مي‌كند، اما اين چنين نيست كه مرآت، كاشف، دال و طريق بر او باشد، كه بگوئيم: در حقيقت همان وجود خارجي، متعلق براي امر قرار گرفته‌است.

پس نتيجه اين شد كه، آنچه كه متعلق واقع مي‌شود، خود طبيعت و عنوان است. اما اين طبيعت، به انضمام آن حكم عقل، مكلف را تحريك مي‌كند بر اين كه، اين طبيعت را در عالم خارج محقق كند. همان نکته كه ديروز عرض كردم كه، در كلمات مرحوم آقاي بروجردي (ره) هم به اين نکته تصريح شده‌است.

ايشان فرموده‌اند: اگر مولا يك امري كرد، قبل از آن كه اين مكلف به؛ در عالم خارج محقق شود، مي‌گوئيد: اصلاً مامور به نداريم و هنوز متعلق امر مولا نيامده است. اما وقتي مولا مي‌فرمايد: «اقيم الصلاه»، حكم متعلق و حكم همه اينها روشن و محقق است، اما هنوز اين متعلق، در عالم خارج موجود نشده‌است، نه اين كه بگوئيم: متعلق ندارد.

اگر گفتيم: وجود خارجي، قبل از آن كه محقق شود، متعلق است، پس هنوز متعلق و مامور به نداريم. در حاليكه اين بديهي است كه، امر مولا كه تمام شد، اگر از ما سؤال كنند كه مامور به چيست؟ مي‌گوئيم: صلاه. نهي مولا كه تمام شد، مي‌گوئيم منهي عنه چيست؟ مي‌گوئيد: غصب. خود همين يك مؤيد خيلي قوي است براي اين كه، متعلق آن وجود خارجي نيست.

با قطع نظر از آن كه گفتيم: تحصيل حاصل لازم مي‌آيد و خارج ظرف سقوط تكليف است، عرف مي‌گويد: متعلق و مامور به، عنوان و طبيعت صلاه است.

بعد فرموده‌اند: حالا اين مكلف، اين دو طبيعت را، در ضمن يك فعل ايجاد کرده‌است، پس اين ديگر ارتباط به شارع ندارد.

امر و نهي اضافي صدوریه به مولا دارد

يك نکته‌اي در كلمات مرحوم آقاي بروجردي (ره) است كه در كلام امام (ره) در مناهاج ندیدم، ايشان فرموده‌اند: امر و نهي يك عنوان «ذات الاضافه و قائم به نفس مولا» است. تعبيري كه در كتاب لمحات دارند، فرموده‌اند: امر و نهي يك اضافي صدوریه به مولا دارد و قائم به نفس اوست. يعني وقتي مولا امر كرد، مكلف مي‌خواهد انجام دهد يا ندهد، امر محقق مي‌شود.

وقتي بحث مي‌كنيم، اجتماع امر و نهي بايد در دايره مولا برود، بگوئيم: مولا اين دو را آورد و در اينجا باهم مجتمع كرد. اما مولا كه نياورد، مولا امر را به طبيعت صلاه و نهي را هم به طبيعت غصب متوجه كرد، امر و نهي قائم بر نفس مولاست، اضافه صدوریه به مولا دارد، كار مولا تمام شده‌است.

حالا عبد اين دو متعلق و طبيعت را، با يك مصداق واحد مي‌خواهد محقق كند. مانعي ندارد كه با اين مصداق واحد، هم طبيعت صلاه محقق شود، كه مامور به است و هم طبيعت غصب محقق شود، كه منهي عنه است. لذا از ناحيه مولا مشكلي وجود ندارد.

اگر يادتان باشد مرحوم آخوند (ره) بحث را روي اين وادي مي‌بردند كه، مولا اگر بخواهد امر و نهي را در شيء واحد جمع كند، اجتماع ضدین لازم مي‌آيد. در حالي كه اصلاً اين اجتماع امر و نهي نشده‌است، يعني روي اين تعبيري كه داريم بيان مي‌كنيم، اصلاً اجتماع امر و نهي، يك تعبير مسامحي است، چون اجتماع در صورتي درست است كه، مولا امر و نهي را در يك شيء واحد جمع كند و بگويد: اين را بر تو، هم واجب و هم حرام مي‌كنم، اما مولا كه اين كار را نكرده‌است.

در حقیقت اگر بخواهیم تعبیر دقیقی کنیم، برمی‌گردد به اجتماع متعلق امر و نهی در فعل واحد، نه خود امر و نهی و ایجاد متعلق، دست مکلف است و مکلف به سوء اختیارش، این مامور به و منهی عنه را، در فعل واحد جمع کرده‌است. می‌گوییم: دو عنوان و طبیعت است و هیچ اشکالی در اینجا وجود ندارد.

بعد از این، امام(ره) فرموده‌اند: طبق این بیان، این که بعضی از قائلین به امتناع گفته‌اند: لازم می‌آید شیء واحد، هم محبوب و هم مبغوض باشد، شیء واحد هم متعلق اراده و هم کراهت باشد، شیء واحد هم مقرب و هم مبعد باشد، درست نیست و هیچکدام از اینها لازم نمی‌آید.

تتمه بیان امام(ره) را در مناہج ببینید و روی آن فرقی که بین کلام مرحوم بروجردی و مرحوم امام(قدس سرهما) است، دقت کنید تا عرض کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين